

کیا نزد دولت بیجا میرد فرزندت فخرم پسر - اب

راه خانه میں بس گنت کو کز زلف اسن حصا دیو

وقر بر جها میا دیو بسا جا او پندم وقت بی افکار

و کز کتف می من و من است آب از مر میرد زلف

تو اندر و کلمه ندر و کلمه و کلمه کلمه کلمه

چو چو چو چو چو چو چو چو چو چو چو چو

باده درین جا چو چو چو چو چو چو چو چو

تو سر من خیر خیر خیر خیر خیر خیر خیر

خو کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه کلمه

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including a circular stamp at the top.

خدمت مامو نصاحب قبله مامو نصاحب قبله و کعبه فیض سان ^{طه} فضل
 شرح ارزوی ملذمت و تمنای دیدار فاضل الانوار زیاده از آنست که زبان قلم دو
 زبان بهتر از زبان درازی کند و ضامه انگشت بجز چاره سازی نماید یا چاره معای لازم ^{الشرح}
 واجب لبیان نمی پردازد که تا شیر منصرف کن نه فاطح الحرم و نه رافع المهرت که روزگار گشتگان
 آن دیر یا تحم تحت خویشان از سینه خود بیدر کنند و نه سوای آرزوی آب نبرد از رنگ ^{فکست}
 که غلبه محبت درم و خواهش دنیا محبت خویش و اختیار از ازل گمرد اند پس چون بساده
 نشینان روزگار آن دیر با وجود معیشت خوش قرار بده که گاه هم مشولان و دور افتادگان
 ده را سادگی از ندره جای عیالت و مروت اگر محبت آن ملک مانع رعایا و قریب است پس
 آن سر زمین ادنی تر و قیمت خداداد فصاحت بهتر باید که کسی از ازل زبان نام فرودن به

بان نبودم زیاده چه
 خدمت خالو صاحب قبله صدر فیض و منظره سلمه الدتعالی بعد شرح افضال شفا
 و تفسیر حاید اخلق محض میدارد که زرای سرخ بوطه دارد و خوبی و بدی فرد و گریه خوشی از رفه
 و دافع بنیابت حضور رسیده حاشیه خاطر مال مال دولت است و تمناج گمرد امید الدتعالی دار
 گرامی را باین یاد آوریم سلامت دارد امیدوار است که ^{کری} ^{تختان} ^{حصین} ^ز
 دامی بوطه اوده یا سفید زین و بوطه سرخ پوشاکی از بازار خریده نصف فرمانت
 قیمتش حسب اشاره خدمت خواهد رسید زیاده چه قصد بیع دید
 خدمت پوچها صاحب قبله فیض سان پوچها صاحب قبله معاند

شغال مذکور دیده هر یکی از خورشان دو دوستان خود را با از بلند طلبید جمع کرده
نزدیک فیل رسیدند و خوشحال شدند پس از جانب فرح گوشت خوردن گرفتند
فیل گفت مصرع که در ایستادست آنچه در دل داشتی بعد از این تسکیر بگو گفت که ای
فرزند بقوت عقل خود شغالان فیل سبب رازنده خوردند من که آدمیستم از من این مقدار
کار خواهد شد و آن چیست که از قوت عقل نشود تسکیر گفت ای دایم شایسته جان من و نباله رخ
جمال نوجوانان افتاده است تا که او را نمی آری قرار در دل من نمی آید که گفت چند روز صبر کن
و گوهر در انعمت بده و او را گو که خود کردان و نند خود او را جای ده و تمام خدمت های خود
او را بسیار تسکیر نوجوانان را طلبیده لطف فرادان کرد و سر و پا داد و نزدیک خویشاند
خوضن که همه کار و بار خود با و تفویض کرد چون مدتی گذشت روزی تسکیر شوهر
نوجوانان طلبیده گفت که من از شب خوابی دیده ام که صورتی شیر سوار شده
با من میگوید ای تسکیر تا مدت یکماه هر روز یقین عورت را در محل خود طلبیده و دستار
در جلوی خود داشته در پایش سفت و یکمین زین او را بپوشان بار دیگر آنکه دولت تو روز
بروز زیادت خواهد شد و عورتی را که زینم خواهد پوشید و در زینم روزی شود اگر این کار
خواهی کرد پس شوهر نوجوانان که پیشوای گت خواهد مرد و دولت تو نیز نقصان نمی
پذیرد چون این سخن از زبان تسکیر شوهر نوجوانان شنید تسکیر گفت ای تسکیر هر قدرتی
که این اشارت شود بدلیل و جان بگم تسکیر گفت هر روز یقین عورت آوردن کار تو روز زین
پوشانیدن کار من یقین هر روز یک کثیرک را می آور و تسکیر او را بملوت خود می برد